

[مسأله 11 (حکم ضمّ داعی مباح یا راجح غیر قربی) 1](#_Toc57141011)

[بررسی امکان ازاله داعی 2](#_Toc57141012)

[وجه عدم مبطل بودن داعی انضمامی 3](#_Toc57141013)

[بررسی أدله اعتبار اخلاص 4](#_Toc57141014)

[دلیل أول (من عمل لی و لغیری) 4](#_Toc57141015)

[مناقشه أول (انصراف به ذوی العقول) 5](#_Toc57141016)

[جواب از مناقشه أول 5](#_Toc57141017)

[مناقشه دوم (انصراف به ریا به لحاظ جوّ متشرعی) 5](#_Toc57141018)

[دلیل دوم (لیس ایای اراد بها) 6](#_Toc57141019)

[مناقشه در دلیل دوم 7](#_Toc57141020)

[دلیل سوم (العبادة ثلاثه) 7](#_Toc57141021)

[مناقشه أول 7](#_Toc57141022)

[مناقشه دوم 8](#_Toc57141023)

[جواب از مناقشه دوم 8](#_Toc57141024)

**موضوع**: مسأله 11 (حکم ضمّ داعی مباح یا داعی راجح غیر قربی) /نیت /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در رابطه به حکم ضمّ داعی مباح یا داعی راجح غیر قربی به داعی استقلالی قربی بود. در جلسه قبل توضیحاتی راجع به امکان و عدم امکان ازاله داعی مباح ذکر شد.

# مسأله 11 (حکم ضمّ داعی مباح یا راجح غیر قربی)

صاحب عروه می فرماید: غير الرياء من الضمائم إما حرام أو مباح أو راجح‌ فإن كان حراما و كان متحدا مع العمل أو مع جزء منه بطل كالرياء و إن كان خارجا عن العمل مقارنا له لم يكن مبطلا و إن كان مباحا أو راجحا فإن كان تبعا و كان داعي القربة مستقلا فلا إشكال في الصحة و إن كان مستقلا و كان داعي القربة تبعا بطل و كذا إذا كانا معا منضمين محركا و داعيا على العمل و إن كانا مستقلين فالأقوى الصحة و إن كان الأحوط الإعادة‌

بحث در این رابطه بود که اگر مکلف غیر از داعی الاهی مستقل، داعی نفسانی مباح یا داعی راجح غیر قربی داشته باشد، عبادت صحیح خواهد بود یا نه؟

## بررسی امکان ازاله داعی

**مرحوم شیخ انصاری فرمودند**: این عبادت باطل است و انسان باید تلاش کند که این داعی مباح را از تأثیر بیندازد.

**ما بیان نمودیم که**: با التفات به این که این داعی مباح در نفس وجود دارد، چگونه می توان آن را از تأثیر انداخت؟! مثلاً فرض این است که داعی من در رفتن به داخل آب در هر روز از ایام تابستان، خنک شدن است و داعی من در هر روز جمعه، غسل جمعه است. حال امروز روز جمعه وسط تابستان است و فرض این است که یکبار بیشتر نمی توانم داخل آب شوم یا این که نمی خواهم بیش از یکبار داخل آب شوم. در این یکبار دخول در آب، چگونه بگویم که داعی تبرید را از تأثیر می اندازم با این که در روزهای قبل، در این آب سرد خود را خنک می کردم و امروز هم همین داعی وجود دارد!

**مرحوم بروجردی فرمودند:** می توان این داعی را زائل کرد به این صورت که اگر شخص متدیّن توجّه کند که غسل ناشی از داعی تبرید باطل است دیگر داعی تبرید تأثیر نخواهد داشت و از کار می افتد زیرا داعی تبرید، متدیّن را تحریک به دخول در آبی می کند که مبطل غسل او نباشد.

**این فرمایش مرحوم بروجردی نیز برای ما قابل فهم نبود؛** زیرا بر فرض شخص متدیّن متوجّه این مطلب باشد که داعی تبرید مبطل غسل است، نمی تواند داعی تبرید را حذف کرد با این که او هر روز داخل آب می آمد و خود را خنک می کرد.

**برخی تصوّر می کنند که داعی تبرید یا هر داعی دیگر می تواند به نحو ترتّبی باشد**؛ مثلاً من داعی دارم أمر پدر را امتثال کنم و أمر برادر بزرگ را نیز امتثال کنم؛ لکن داعی امتثال أمر برادر بزرگ در فرضی محرّک است که أمر پدر نباشد و اگر أمر پدر باشد تمام النظر من به همان أمر پدر است و أمر برادر کالعدم است و برای أمر برادر هنگام وجود أمر پدر ارزشی قائل نیستم مانند ستاره ای که در شب می درخشد ولی در روز با وجود خورشید هیچ درخششی برای ما ندارد.

**این تصویر را نمی توانیم تصدیق کنیم**؛ زیرا هر روز که برادر بزرگ أمر می کرد و مثلاً می گفت «نان بخر» به این خاطر که برادر بزرگ است امتثال می کردیم و پدر هم می گفت «نان بخر» همچنان امتثال می کردیم؛ حال امروز هم پدر و هم برادر بزرگ گفته اند «نان بخر»، در اینجا چطور بگوییم تنها محرّک أمر پدر است با این که برادر بزرگ نیز هر گاه أمر به نان خریدن می کرد امتثال می کردیم و محرّک ما بود؟! بله اگر پدر می گفت «نان نخر» و برادر می گفت «نان بخر»، نهی پدر را مقدّم می کردیم، ولی در فرضی که نهی پدر وجود نداشت أمر برادر مؤثّر بود و اکنون هر دو با هم جمع شده اند. و با صرف لقلقه لسان نمی توان گفت که أمر برادر را موقعی عمل می کنم که پدرم أمری نکند.

بله، اگر کسی بگوید در مقام عمل همین که عمل اضافه نشود که امتثال أمر برادر می کنم کافی است برای این که گفته شود این عمل خالصاً لوجه الأب انجام می شود مطلب قابل قبولی است، ولی خلاف ظاهر مبنای این بزرگان است که داعی را به معنای محرّک قرار می دهند، نه این که در مقام عمل با این که محرّک ما أمر برادر نیز می باشد، بنای نفسانی و انشای نفسانی می کنیم که می خواهیم امتثال أمر پدر کنیم. ظاهر کلام بزرگان این است که این مطلب را قبول ندارند.

## وجه عدم مبطل بودن داعی انضمامی

**به نظر ما اجتماع داعی نفسانی مستقل با داعی امتثال أمر الاهی مستقل، هیچ تنافی ندارد**؛ چون اطلاقات قصد قربت مانند «اتمّوا الحجّ و العمرة لله» شامل آن می شود. وقتی مکلّف به حجّ می رود و همه می خواهند به عرفات بروند حال گاهی عرفات رفتن برای شخصی زحمت دارد و می گوید ای کاش در هتل می ماندم! که این فرض را نمی گوییم، أما افرادی که نمی توانند تنها در هتل بمانند و همه کاروان حتّی همسر او به عرفات می روند، قطعاً نمی توانیم بگوییم این اشخاص محضاً لله به عرفات می روند و اگر أمر خدا نمی بود حداقل به خاطر همراهی با کاروان که گم نشود و در مکه تنها نماند یا خانم او در عرفات و مشعر و منا تنها نماند می آمد، لکن به گونه ای است که اگر این مطالب هم نمی بود به خاطر خدا می رفت و همین مقدار کافی است که «اتمّ الحجّ لله» صدق کند.

ما معتقدیم اگر داعی الاهی مستقل نباشد «اتی بالعمل لله» صدق نمی کند و به جهت اخلال در قصد قربت اشکال ایجاد می شود؛ نمی خواهیم ادّعای کسانی مثل مرحوم داماد و آقای سیستانی را مطرح کنیم که حتّی اگر داعی الاهی ناقص بود و پنجاه درصد داعی الاهی محرّک باشد، قصد قربت صدق می کند و تنها اخلاص مشکل دارد؛ مانند این که اگر هوا گرم نباشد غسل جمعه را انجام ندهد و اگر روز جمعه نباشد داخل آب نمی رود، نصف انگیزه داعی تبرید و نصف انگیزه داعی امتثال أمر خدا است و هر کدام به تنهایی کافی برای انجام عمل نبودند که به نظر مرحوم داماد و آقای سیستانی قصد قربت و «اتی بالعمل لله» در این مورد صدق می کند و بالاخره به خاطر خدا این کار را انجام می دهد و اگر داعی الاهی نمی بود این کار را انجام نمی داد. آقای سیستانی می فرمایند همین مقدار در اضافه تذلّلیه عمل به خدا کافی است و مرحوم داماد نیز همین مقدار را برای تقرّب به خدا کافی می دانند و مشکل تنها لزوم اخلاص است که در برخی روایات بیان شده است.

به نظر ما اگر أمر پدر برای آب آوردن کافی نباشد و باید همسرم نیز بگوید و أمر همسر نیز صد درصد مؤثر نباشد ولی با همدیگر مؤثّر باشند آیا می توانم به پدرم بگویم که من به خاطر شما آب آوردم؟! این گونه نیست بلکه من به خاطر پدر و همسرم آب آوردم و اگر همسرم نمی گفت آب بیاور، آب نمی آوردم. ولی اگر هر کدام استقلالی باشد صدق می کند که من به خاطر أمر پدر آب آوردم و اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند که به خاطر همسر آب نیاوردم. و او به من گفت که «به خاطر أمر من آب بیاور» نه این که «به خاطر همسرت آب نیاور» مگر این که دلیلی بر اعتبار اخلاص داشته باشیم. همین که امتثال أمر پدر، داعی مستقل شأنی است هر چند بالفعل در کنار آن داعی مستقل شأنی دیگری قرار گرفته است، کافی است که بگویم امر پدر را امتثال کردم.

لذا باید دلیل هایی که بر اعتبار اخلاص بیان شده است را بررسی کنیم که دلالت دارد که داعی الاهی مستقل نباید به داعی نفسانی مستقل ضمیمه شود. در مورد ریا گفته می شود که دلیل اخلاص از ریا وجود دارد و اگر تنها دلیل ما، عمومات قصد قربت می بود در مورد ریا نیز مشکلی نداشتیم.

## بررسی أدله اعتبار اخلاص

**أدله ای برای اعتبار اخلاص ذکر شده است؛**

### دلیل أول (من عمل لی و لغیری)

دلیل أول برخی روایات است: 1- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ فَمَنْ عَمِلَ لِي وَ لِغَيْرِي فَهُوَ لِمَنْ عَمِلَهُ غَيْرِي.[[1]](#footnote-1) 2- وَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ- مَنْ أَشْرَكَ مَعِي غَيْرِي فِي عَمَلِهِ لَمْ أَقْبَلْهُ- إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصاً.[[2]](#footnote-2)

**آقای سیستانی فرموده اند:** در اینجا «عمل لی و لغیری» صدق می کند؛ مثلاً در جایی که أمر پدر و أمر همسر هر کدام داعی استقلالی است پدر می تواند بگوید «عملت لی و لغیری، جئت بالماء لی و لغیری». البته قبل از ایشان نیز بزرگانی مثل شیخ انصاری، مرحوم برجردی و مرحوم امام نیز به آن اشاره نموده اند و مقصود این است که این بیان مورد تأیید بزرگان معاصر همچون آقای سیستانی می باشد.

**مرحوم داماد در بحث ریا این استدلال را پذیرفته و فرمودند**: در داعیین مستقلین یعنی داعی الاهی و مباح نیز مشکل پیدا می شود.

#### مناقشه أول (انصراف به ذوی العقول)

**ولی در صفحه 316 فرموده اند:** این غیر یا این شریک آخر به حسب ظاهر منصرف به موجود عاقل است و شامل داعی تبرید نمی شود زیرا داعی تبرید عرفاً «غیری» نیست. و الغای خصوصیت مشکل است و عرفی نیست بگوییم مراد از «من عمل لی و لغیری»، «عملت لله و لنفسک» نیز می باشد تا شامل داعی نفسانی شود.

##### جواب از مناقشه أول

**این مقدار از اشکال قابل جواب است**؛ اگر أمر مادر محرّک و داعی مستقل بر تعلیم وضو به برادر باشد و أمر خدا نیز داعی مستقل باشد و به این دو داعی وضو بگیرم، آیا «من عمل لی و لغیری» صدق نمی کند؟! مادر نیز «غیر الله» و از ذوی العقول است و اگر در اینجا صادق باشد عدم الفصل ثابت می کند که در بقیه دواعی غیر قربی نیز صادق است زیرا محتمل نیست که داعی امتثال أمر أمّ مبطل باشد ولی داعی خنک شدن مبطل نباشد.

#### مناقشه دوم (انصراف به ریا به لحاظ جوّ متشرعی)

به نظر ما اشکال صحیح این است که در جوّ متشرّعی که این روایات صادر شده است بحث ریا مهم بوده است و عرف از این خطاب ها نهی از ریا را می فهمد و حداقل شک می شود و اگر احتمال انصراف به ریا دهیم کافی است و استدلال به این أدله ناتمام خواهد ماند. الآن نیز اگر بیان بزرگانی مثل مرحوم شیخ انصاری، مرحوم امام، مرحوم برجردی و آقای سیستانی نمی بود که وضو به داعی امتثال أمر خدا و به داعی تبرید مصداق «من عمل لی و لغیری» است واقعاً به ذهن ما این مطلب نمی آمد، بلکه به ذهن می آمد که این أدله از ریا نهی می کند؛ مخصوصاً با توجّه به این که نوع مردم به این دواعی نفسانی مبتلا هستند؛ مثلاً بین مردم نماز می خواند و داعی نفسانی دارد که نماز را قطع نکند تا مردم نگویند این شخصی غیر متعارف است و همچنین داعی الاهی نیز بر عدم قطع نماز دارد. یا مثلاً امام جماعت تکبیر نماز را می گوید داعی الاهی دارد بر این که نماز را تمام کند و داعی نفسانی نیز بر اتمام نماز را دارد به این خاطر که او را روانی و نامتعارف ندانند و او را متّهم نکنند که مشکلی پیدا کرده است و این که حدثی از او صادر شده است. این دواعی نفسانی در خیلی از موارد وجود دارد و همین منشأ می شود که «من عمل لی و لغیری» از فرض انضمام داعی مباح مستقل به داعی الاهی مستقل، انصراف داشته باشد.

عجیب است که آقای سیستانی به این روایات تمسّک نموده که حتّی اگر داعی مباح یا داعی راجح غیر قربی ناقص و تبعی باشد عمل علی الاحوط باطل است؛ در حالی که اگر أمر مادر به تعلیم وضو به برادر به تنهایی می بود مشغول وضو نمی شدم و این أمر خدا بود که موجب شد وضو را انجام دهم که در این فرض، هر عرفی می گوید این وضو مستند به داعی الاهی است و واضح است که «من عمل لی و لغیری» صدق نمی کند.

ما معتقدیم که هنگام وضو نباید بگویید «وضو می گیرم به خاطر خدا و به خاطر مادرم» و اضافه وضو به مادر را انشاء نکنید ولی می دانید محرّک تکوینی شما به وضو دو چیز است ولی نباید وضوی عبادی را به غیر خدا اضافه کنید و اضافه تذلّلیه باید به خدا باشد، أما داعی و محرّک شما قطعاً دو مطلب بوده است و شاهدش این است که برای تعلیم وضو به برادر از جا برخاستی و تا از جا برخاستی صدای اذان بلند شد و قصد وضو برای نماز کردی که در این مورد أمر مادر محرّک بود ولی وقتی وضو می گیری می گویی «وضو می گیرم برای رضای خدا» و اضافه تذلّلیه به خدا است.

ما در ریا نیز گفتیم که ریا جایی بود که اگر ریا در بین نمی بود عمل نمی کردم. و اگر کسی در ریا قبول نکند دلیل نمی شود که اینجا نیز قبول نکند زیرا اشکال اختصاصی در ریا این است که دواعی نفسانی غیر از ریا برای انجام عمل عبادی زیاد است و اگر قرار باشد دواعی نفسانی مبطل باشد لازم می آید خیلی از عبادت ها و حجّ ها باطل باشد؛ مثلاً شخصی که با همراهانش برای طواف می آید اگر در شوط ششم بگوید «حال ندارم و می خواهم به هتل برگردم» مضحکه رفقا می شود و رمی به جنون و روانی شدن می شود و لذا داعی نفسانی بر اتمام طواف دارد، ولی می گوید «من الان به خاطر خدا طواف می کنم» چون أمر خدا نیز در طواف کردن او مؤثّر بود و همین مقدار کافی است.

پس أولاً «من اشرک معی غیری» از ابتدا انصراف به ریا دارد. ثانیاً در جایی که داعی ناقص است عرفاً «من اشرک معی غیری» صدق نمی کند و اگر یک انگیزه ناقص بوده و انگیزه الاهی تام باشد، عرف آن عمل را مستند به انگیزه ناقص نمی کند زیرا می بیند اگر انگیزه ناقص به تنهایی می بود برای انجام عمل کافی نمی بود.

### دلیل دوم (لیس ایای اراد بها)

**در اینجا اشکالی به مرحوم داماد بیان می کنیم؛** به نظر شما «من اشرک معی غیری» منصرف به غیر عاقل است و لذا داعی نفسانی تبرید و مانند آن را مشمول این حدیث ندانستید و لذا در آخر بحث استبعاد نکردید که انضمام داعی استقلالی الاهی به داعی استقلالی مباح یا راجح غیر قربی مشکلی ایجاد نکند. سؤال می کنیم که مگر دلیل شما بر اعتبار اخلاص تنها «من عمل لی و لغیری» بود؟! روایت نوفلی نیز از أدله اعتبار اخلاص می باشد: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‌ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهِجاً[[3]](#footnote-3) بِهِ فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سِجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِيَّايَ أَرَادَ بِهَا[[4]](#footnote-4)» و ظاهر آن را حصر دانستید که باید فقط برای خدا عمل را انجام دهید و از این استدلال جواب ندادید و در اینجا صدق می کند که «فقط به خاطر من وضو نگرفتی و به خاطر من و به خاطر أمر مادرت وضو گرفتی» و ایشان فرمودند که قدرمتیقّن از «ادخلوها فی سجّین» این است که عمل باطل است زیرا عمل صحیح را در سجّین قرار نمی دهند.

#### مناقشه در دلیل دوم

ما در آن بحث[[5]](#footnote-5) ظهور در حصر را انکار نموده و بیان کردیم که ظاهر روایت این است که قصد قربت نداشته است و قصد قربت با داعی الاهی مستقل محقق می شود.

### دلیل سوم (العبادة ثلاثه)

أما استدلال دیگر در کلام مرحوم شیخ به صحیحه هارون بن خارجه بود: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْعُبَّادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفاً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأُجَرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»[[6]](#footnote-6) کسی که هم به داعی خدا و هم به داعی تبرید وضو می گیرد داخل در این سه قسم نیست و لذا عبادت او باطل است.

#### مناقشه أول

جواب از استدلال به این روایت این است که: کسی به خاطر تبرید عبادت خدا را انجام نمی دهد و در این روایت بیان می کند «العبادة ثلاثه: عبد الله شوقاً، عبدالله خوفاً عبدالله حبا»، و در مورد این شخص گفته می شود «لم یعبد الله لأجل أمّه بل عبدالله شوقا الی ثوابه أو خوفا من عقابه أو حبا له»، أما ذات این فعل -یعنی شستن صورت و دست که عبادت نیست- و ذات این عمل تکوینی یک داعی دیگر دارد و آن داعی دیگر، تبرید یا تعلیم برادر کوچک به دستور مادر است. این روایت بیان می کند که منشأ عبادت خدا سه چیز است و قطعاً داعی تبرید منشأ عبادت خدا نیست و لذا این روایت أصلاً ربطی به این فرض ندارد و «عبد الله» در مورد این شخص خوفاً یا شوقاً یا حبّا است ولی رفتن به داخل حوض به داعی تبرید است و رفتن به داخل حوض عبادت نیست.

#### مناقشه دوم

جواب دیگری که ممکن است از این اشکال –که این عبادت تحت تأثیر دو داعی است و خارج از سه قسم عبادت صحیح بوده و باطل است- داده می شود این است که: هیچ گاه این داعی نفسانی داعی به عنوان واجب یا مستحب نیستند؛ آنچه واجب یا مستحب است وضو یا غسل جمعه است و دواعی نفسانی مترتّب بر عنوان وضو نیست و این گونه نیست که مقدمه منحصره تبرید، وضو باشد و اگر به نحو وضویی دست و صورت را نشویم و قصد وضو نکنم تبرید حاصل نشود. حتّی در تعلیم برادر کوچک نهایت این است که اقتضا دارد به شکل خارجی وضو، وضو بگیرم ولی قصد وضو نقشی در تعلیم ندارد، در حالی که وضو عنوانی أخص از غسلات و مسحات است از این جهت که قصد ایجاد عنوان وضو نیز لازم است و وضو برای خدا است و غسلات و مسحات هم برای خدا و هم برای تعلیم غیر است؛ یا رفتن داخل آب و خیس شدن به داعی تبرید و داعی امتثال أمر است، ولی آنچه أمر الاهی به آن تعلّق گرفته است و قصد قربت در آن لازم است عنوان قصدی غسل الجمعه و غسل الجنابة است و اگر قصد این عنوان نشود قطعاً تبرید حاصل می شود و لذا تنها أمر الاهی و أمر به غسل بود که مرا تحریک کرد که عنوان غسل را ایجاد کنم. مرحوم حاج آقا مرتضی حائری نیز در شرح عروة الوثقی در آخر بحث به این مطلب اشاره ای می کنند که اشکال ما در انضمام داعی الاهی به داعی نفسانی مستقل در صورتی است که تنها وضو مقدمه تبرید باشد نه این که وضو و چیز دیگر مقدمه تبرید باشد.

##### جواب از مناقشه دوم

به نظر ما این اشکال قابل جواب است؛ ظاهر أدله این است که عمل خارجی باید با اخلاص انجام شود. توضیح این که اگر شخصی أصلاً داعی رفتن به داخل آب به داعی امتثال أمر الاهی و غسل جمعه ندارد و کسی می گوید اگر داخل حوض بروی یک میلیون تومان به تو می دهم، او نیز به سرعت به سمت حوض می رود و نزدیک حوض می گوید حال که قرار است داخل حوض بروم به خاطر خدا هم که شده نیّت کنم که غسل جمعه یا جنابت به جا می آورم؛ در این فرض آیا عرفاً گفته می شود که این عمل خالصاً لوجه الله است و أتی بعمل خالصاً لوجه الله؟! أبداً این گونه نیست و هر چند ترتیب بین سر و گردن و طرف راست و چپ را به خاطر خدا مراعات کند، ولی ذات عمل به خاطر خدا نیست و ظاهر أدله این است که ذات عمل باید به خاطر خدا باشد وگرنه مصداق «من عمل لی و لغیری» خواهد بود. اگر طبق این مثالی که بیان کردیم فرض کنید که به ذات عمل داعی قربی ندارید که این شخص غسل جمعه را انجام نمی دهد ولی وقتی یک میلیون به میان می آید و ذات عمل را به داعی دیگر انجام می دهد می گوید حال که قرار است داخل آب بروم، نیّت غسل هم هزینه ندارد لذا قصد غسل جمعه می کند که مصداق «من عمل لی و لغیری» و «من اشرک معی غیری» خواهد بود.

**توجّه شود که:** داعی بر داعی أولاً محل بحث است و آقای زنجانی و ما در آن اشکال داریم؛ مثلاً اگر کسی دشمن زید باشد و زید به او بگوید «آب بیاور تا یک میلیون به تو بدهم» و دشمن زید به خاطر یک میلیون آب می آورد؛ آیا دشمن زید متقرّب به زید محسوب می شود؟! أبداً این گونه نیست. ثانیاً، داعی بر داعی در جایی است که داعی اصلی به اتیان عمل لله دعوت کند و کسی که گفت «یک میلیون به تو می دهم» برای رفتن به داخل حوض این مقدار پول می دهد و کاری به نیّت غسل ندارد و هیچ گاه این یک میلیون داعی بر غسل نمی شود، بلکه صرفاً داعی بر رفتن به داخل حوض می شود. بله، می گوید حال که قرار است داخل حوض بروم بگذار روغن ریخته را نذر خدا کنم. اینجا عمل لله قطعاً صدق نمی کند و «من عمل لی و لغیری» صدق می کند. وقتی گفته می شود «لاصدقه ولا عتق الا ما ارید به وجه الله» ظاهر در این است که عمل را لوجه الله بیاورد نه این که عمل را به داعی دیگر بیاورد و بعد از این که داعی نفسانی گفت که ذات عمل تکوینی را ایجاد کن تنها قصد عنوان عمل به خاطر خدا باشد.

**نکته:** برخی مثل آقای سیستانی و حاج آقا مرتضی حائری راجع به «لاتفسد عبادتی بالعجب» که اشکال کردیم که چون مناجات با خدا است نمی توان اطلاق گیری کرد، اشکال دیگری مطرح نموده اند که این تعبیر مانند این است که گفته شود «خدایا ما را به سبب سرطان نمیران» که مثال از بنده است، که معنای این جمله این نیست که هر سرطانی کشنده است بلکه فی الجمله سرطان کشنده است و لذا «لاتفسد عبادتی بالعجب» نشان می دهد که فی الجمله عجب موجب افساد عبادت می شود و ممکن است عجبی که موجب منّ علی الله می شود مفسد باشد.

انصافاً این معنا خلاف ظاهر است و اگر به شما بگویم «اعتبار خود را با دروغ گفتن از بین نبر» آیا ظاهر در این نیست که دروغ گفتن اعتبار را از بین می برد. و ظاهر این که کسی بگوید «عمل خود را با عجب باطل نکن» این است که عجب مطلقاً منشأ بطلان عبادت است. بله گاهی مثل مثال سرطان قرینه وجود دارد که همه‌ی سرطان ها کشنده نیستند، ولی در مواردی که قرینه وجود ندارد ظهور در افساد مطلق دارد. لذا اشکال از این جهت است که دعای با خدا در مقام تشریع نبوده است که اطلاق گیری کنیم.

1. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص72، أبواب مقدمات العباده، باب12، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/72/%D8%AE%DB%8C%D8%B1%20%D8%B4%D8%B1%DB%8C%DA%A9) [↑](#footnote-ref-1)
2. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص61، أبواب مقدمات العباده، باب8، ح9، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/61/%D8%B4%D8%B1%DB%8C%DA%A9%20) [↑](#footnote-ref-2)
3. استاد فرمودند: یا «متبهّجا ... اراد به»؛ که در نسخه دیگر چنین است. [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص294.](http://lib.eshia.ir/11005/2/294/%D8%A7%D9%84%D8%B3%DA%A9%D9%88%D9%86%DB%8C%20) [↑](#footnote-ref-4)
5. جلسه 25/تاریخ: 06/08/99 [↑](#footnote-ref-5)
6. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص84.](http://lib.eshia.ir/11005/2/84/%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%A8%DB%8C%D8%AF%20) [↑](#footnote-ref-6)